

خطر مقدسین روحانی نما

باسمه تعالی

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

جناب حافظ در بستر دینداریِ ظاهری به نوعی صوفی‌گری اشاره دارد که برای مردمان دام گسترده است و سر حقه باز کردن، به معنای آن است که آن صوفی، مکر پیشه نموده، غافل از این که فلک، با نیرنگ خود با او مقابله می‌کند به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «وَمَكْرُؤًا مَكْرًا وَمَكْرِنًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (نمل/۵۰) کافران مکر کردند آن هم مکاری که به گمان‌شان مکاری اساسی بود، و ما هم مکر کردیم مکاری مقابل مکر آن‌ها، و آن‌ها متوجه نبودند. و جناب حافظ با توجه به این امر می‌فرماید فلک با حیل‌های خود او را همانند کسی که بیضه و تخمی در کلاه پنهان کرده، با شکستن آن تخم رسوا می‌کند و در این رابطه فرمود:

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

در این مقابله، آن کس که پیروز می‌شود روزگار است زیرا صوفی حقه‌باز نمی‌داند با این حرکات با اهل راز با عرضه شعبده همانند جادوگران در مقابل حضرت موسی (علیه السلام) مقابله کرده است، حال آن صوفی هر که می‌خواهد باشد، با هر حیل و هنری که دارد، انتهای کار او رسوایی است. زیرا به جای حقیقت، با پشت کردن به آن، ظاهرگرایی را ترویج می‌کند و در نتیجه جامعه در ظاهر گرفتار نوعی دنیاگرایی می‌شود و در باطن احساس پوچی

و بی‌ثمری می‌نماید زیرا دینداری را تا انجام ظاهر مناسک تقلیل داده و مقصر احساس نیست‌انگاریِ جوانان است.^۱

ساقی بیا که شاهد رعناى صوفیان دیگر به جلوه آمد و آغاز ناز کرد

هان! ای ساقی که رسالت خود را در نوشاندن شراب حقیقت به جان‌ها قرار داده‌ای، بیا باز شاهد رعناى صوفیان که اهل رعونت و فریب‌کاری‌اند، دوباره به صورتی دیگر به جلوه آمده و ناز آغاز کرده تا فریب‌کاری دیگری سر دهد، به نام روشنفکری دینی که همان سکولاریسم است و راه‌کار عبور از این فریب‌کاری‌های ظاهرپرستان، چشیدن حقیقت است در جمال سرآمد این دوران یعنی حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» که نماد دیانتی است در دوران بی‌ارزش‌شدن ارزش‌ها و بی‌تفاوت‌شدن انسان‌ها به امور قدسی.

این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت و آهنگ بازگشت به راه حجاز کرد

این مطرب که در مجلس صوفیانِ ظاهرنا میدان‌داری می‌کند، از کدام دیار است که ابتدا ساز موسیقی خود را با الحان موسیقی عراقی ساز می‌کند، ولی در ادامه با تردستی تمام آهنگ خود را در دستگاه حجاز می‌نوازد؟ آنچنان سفره فریب‌کاری با انواع ترفندها گشوده است که انسان متوجه نیست ریشه این همه فریب از کجا است؟

اگر نیهیلیسم در تاریخی به ظهور می‌آید که در آن از نیکوترین ارزش‌ها، ارزش‌زدایی می‌شود، در چنین تاریخی زندگی سرد و تکراری می‌گردد و انسانیت تقلیل می‌یابد و عبور

۱ - در این مورد خوب است به این جمله حضرت امام فکر کنید که می‌فرمایند «آن قدر که اسلام از این مقدسین روحانی نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است»

از این تاریخ با اراده به حیاتی برتر، آن هم از طریق مردانی صاحب عزم و تفکر پیش می‌آید و این یعنی حضور مردی به نام امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و ظهور تاریخی به نام انقلاب اسلامی، و البته تا انسان به معنای واقعی آن متوجه نیهیلیسم و آرایش‌های تصنعی زندگی مدرن نشود، نه متوجه جایگاه تاریخی به نام انقلاب اسلامی می‌شود و نه در تجربه انسانی خود در این دوران متوجه انسانی به نام حضرت روح‌الله می‌گردد، آن‌طور که شهید مرتضی آوینی‌ها متوجه شدند.

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم زانچ آستین کوتاه و دست دراز کرد

حال که چنین است باید به خداوند پناه برد از کسانی که دستشان دراز و آستین‌شان کوتاه است و ریاکارانه به هر عملی دست می‌زنند، آیا نباید اینان جاودانگی خود را می‌پشیدند و خود را در ابدیت بیکران احساس می‌کردند تا این چنین گرفتار حرص نمی‌شدند؟ آری! باید از شرّ این روح‌های به ظاهر صوفیانه به خدا پناه برد به همان صورتی که حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند: «ما از شرّ این مقدسان احمق به خدا پناه می‌بریم.»

صنعت مکن که هر که محبت نه راست کرد عشقتش به روی دل، در معنی فراز کرد

ای ظاهر گرایانِ فریب‌کار که هم خود را فریب می‌دهید و هم دیگران را! حيله‌گری بس است، این را بدانید هر آن کسی که محبت صادقانه پیشه نکرد، عشق او به گونه‌ای نیست که سرانجامی داشته باشد، عشقی است توهم‌زا، که راه معنا را به روی دل او می‌بندد و طبیعی است وقتی آن عشق فراز شود، در عالم معنا به روی دل او بسته می‌شود و از معنا خارج

می‌شود. حال مائیم و چشم‌اندازی دیگر و آن احساس ابدیتی است با قواعد و حضوری متفاوت، و با توجه به این امر است که می‌فرماید:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

آری! بالاخره راه‌های فریب هر چقدر هم در لباس دینداری باشد، امر پایداری نیست و صوفی ظاهرپرست را به منزل نمی‌رساند، زیرا در فردایی که حقیقت به ظهور می‌آید، آن کسی شرمنده است که با اعمال ظاهری خود اشاره به حقیقت را که مسیر و منش صوفیان اصیل است به حجاب برده است. از این جهت راه‌کار امروز ما ترک مسیر عارفان صادق نیست زیرا این مائیم و نسبتی که باید با حقیقت داشته باشیم، امری که در این زمانه با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی به ظهور می‌آید و غفلت از این حضور، همان و ماندن در نیست‌انگاری که است مخصوص این زمانه است، همان.

ای کبک خوش خرام! کجا می‌روی؟! بایست غرّه مشو که گربه زاهد نماز کرد

ای سالک مبتدی که مانند کبک خوش خرام و آسوده‌دل به سوی حقیقت، خرامان خرامان جلو می‌روی، قدری درنگ کن و بایست و از احوال خوشی که در این مسیر تو را احاطه کرده به خود نناز. زیرا صوفیان ریاکار زاهدنما در کمین تو هستند، مانند گربه‌ای که به تعبیر «کلیله و دمنه» مشغول نماز شد تا کبک‌ها را فریب دهد و چون به نزد آن آمدند، آن‌ها را برباید. مگر نگفتند: «ای بسا ابلیس آدم روی هست / پس به هر دستی نباید داد دست». تا دیروز دام‌های گرایش به تجدد، جوانان ما را فریب می‌دادند، ولی در امروز و فردا که مردم از بی دینی سرخورده می‌شوند و به سوی دیانت روی می‌آورند، و جوانان

ساده دل به امید صعود معنوی به هر کس که ادعای عرفان و معنویت دارد رجوع می کنند. باید این کبک های خوش خرام بدانند گربه بساط نماز پهن کرده و ظاهر زاهدانه به خود گرفته و اگر تنها مسیر که مسیر حضرت روح الله است برای ادامه مسیر، شهید حاج قاسم سلیمانی را نشناسند باز گرفتار می شوند. باید به جای راه ظاهر گرایان، مسیر عاشقان دلباخته و رندان دل زنده که همان شهیدان می باشند را دنبال کرد و در همین رابطه جناب حافظ می فرماید:

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

ما را خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد

آری! با توجه به این زاهدن که با ظاهرنمایی های خشک شان زندگی را از انسان ها می ربایند، رندان را که در ساحتی دیگر حضور دارند و نسبت خود را خدا در جایی دیگر جستجو می کنند، نباید ملامت کرد زیرا آن ها در عین رعایت ظاهر دین، دل در گرو اُنس با حضرت محبوب دارند و به عهد ازلی خود که مقام اُنس با پروردگارشان بود نظر می کنند، عهدی که نه جای این گونه زهدگرایی بود و نه جای ریاکاری و اعمال دینی خود را به رُخ دیگران کشاندن، زیرا آنان اهل حقیقت اند.

در واقع جناب حافظ در این غزل می خواهند بفرمایند:

اگر راهی بس گشوده و گسترده سزاوار انسان های این دوران است که شماها باشید، چرا همچون پرندگان بال های آماده پرواز خود را نمی گشایید تا جایگاه شما بام های بلند آسمان باشد؟ تا احساس پوچی به سراغ تان نیاید. اگر باغچه جان تان دارد می میرد و اگر حیاط خانه جان تان تنها است و در انتظار بارش یک ابر ناشناس است، چرا به ابر ناشناسی که با حضور در جهان دیگر انسان ها و اُنس با آن ها و ایثار به آن ها، در حال بارش است نظر نمی کنید؟ چرا به راهی که بس گشوده و گسترده مقابل تان گشوده شده است، فکر نمی نمایید، تا همه

دشت‌ها در درون‌تان به ظهور آیند؟ دشت‌هایی که انسان‌ها در آن و در این روزگار معنای قناعت و تواضع و دوست‌داشتن و مهرورزی و تقوا را یک جا می‌فهمند و با حضور در خاطرات سبز و زنده دیروز، فردای خود را معنا می‌بخشند، تا جواب گشودگی و گستردگی خود را بدهند و گرفتار نیست‌انگاری این دوران که همان بی‌جواب‌گذاشتن بال‌های آماده پرواز است، نشوید. آیا حضور در این دشت‌های زندگی ساز جز با حضور در تاریخی ممکن است که همگان نسبت به همدیگر احساس یگانگی داشته باشند؟ آیا در این زمانه آن دشت، جز انقلاب اسلامی است؟

والسلام